**شناخت ملل**

**شادمان، سید فخرالدین**

-3-

در السنهء فرنگی هم مفهوم عادی کلمه‏ای که ملت ترجمه آنست چندان قدیم نیست.در دانشگاه قدیم پاریس هر وقت از«چهار ملت»سخن بمیان می‏آمده مقصود شاگردان چهار سرزمین:فرانسه،پیکاردی،نورماندی،آلمان،بوده است که در دار العلم مذکور تحصیل‏ میکرده‏اند.

مفهوم«ملت»بتدریج از مفهوم«دولت»حاصل گشته است.لفظ ملت کم کم نام مجموع‏ اشخاصی شد که بمیل و رضای خویش در سرزمینی معین زندگی کنند و تابع دولتی مشترک و دستگاه حکومتی مشترک باشند.

یافتن تعریف جامع مانع برای مفهوم امروزین ملت چندان آسان نیست.در کتب و لغت‏نامه‏ها و دایرة المعارفها تعریفهای مختلف هست و این اختلاف خود یکی از موجبات‏ سختی کارست.آنچه در این جا نوشته میشود معدودیست از وجوه مختلف تعریف ملت:

جماعتی مستقر گشته و بر اثر تحولات تاریخی نضج و قوام یافته،دارای سرزمین و زندگی اقتصادی و فرهنگ مشخص و غالبا دارای زبان مشترک.

مجموع اشخاص همکشور هم اصل همفرهنگ دارای اخلاق و آداب مشترک،غالبا صاحب زبان مشترک.

بنیاد ملت بر اشتراک سرزمین و روحیه و زبانست و این همه در اشتراک فرهنگ‏ نمایانست.ملت یعنی مظهر زندگانی که در آن تحولات مردم بجانب کمال بمدارج عالی رسیده باشد.

مشکل خواهندهء شناخت ملل اینست که امروز در عالم ملت هندوستان هست افرادش از نژادهای گوناگون،متکلم بهشتصد و پنجاه زبان اصلی و محلی،دارای ادیان و مذاهب و اخلاق‏ و عادات و انواع فرهنگ مختلف؛و ملت عربستان همزبان و همدین و همتاریخ،دارای اخلاق و آداب و فرهنگ مشترک.

پس نه تعریفی میتوان یافت شامل همه ملل و نه ملتهائی مثل ملت هندوستان و سویس و کانادا و بلژیک را میتوان نادیده گرفت.فرقها و نکته‏های دیگر هم هست.هندوستان یک‏ جمهوریست و شوروی مرکب از جماهیر شوروی.

چاره‏ای که برای حل مشکل بنظر می‏آید استفاده از مفهوم کلمهء«ملیت»است باین معنی‏ که ملیت روح ملت است و دارای انواع و درجات مختلف.درجهء پروردگی کلی ملی متناسبست، با درجهء اختلاف اشتراک یا اختلاف در چیزهای مؤثر مهم اساسی از قبیل اصل و نژاد و زبان و دین‏ و اخلاق و آداب و فرهنگ و قوه و قدرت فکری و روحانی.اشتراک هر چه بیشتر درجهء ملیت برتر.

\*\*\*

از تعریفات لفظ ملت بعضی بمفهوم امروزی آن نزدیکتر و بعضی از آن دورترست. مطلب مسلم آنکه مشمول هیچیک بقدری نیست که هر ملتی را فراگیرد و لیکن در همه تعریفات‏ دو چیز هست که شامل هر ملتی و همه ملتهاست:وحدت سرزمین و وحدت حکومت.با اینهمه‏ چیزهای مهم مشترک دیگر غیر از مملکت و حکومت نیز هست که شامل جمیع مللست و از مجموع‏ آنها تعریفی باید ساخت که بکار«شناخت ملل»هم بیاید.برای آنکه هر آنچه«ملت» شناخته و نامیده شده است مشمول مفهوم تعریفی کلی باشد ملت را در اصطلاح علم شناخت ملل» میتوان چنین تعریف کرد:

مجموع افراد همکشور همدولت همتاریخ صاحب میراث ممتاز متعلق بهمهء افراد،دارای‏ مقاصد مشترک خاص،شامل جمع افراد،مقصدهائی حافظ و موجد هر آنچه بنفع و مصلحت‏ و دافع هر آنچه بضرر ملک و ملتست،از قبیل مقاصد اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و ترتبیتی و فرهنگی.

آنچه در باب مفهوم و تعریف بعضی از کلمات علی الخصوص چهار کلمهء علم و شناخت و ملت و ملیت باختصار نوشته شد مقدمه ایست لازم برای تدوین تعریف علم شناخت ملل.

در هیچ کتاب مرجع معتبر،در هیچ لعت نامه‏ای یا دایرة المعارفی تعریف علم شناخت‏ ملل درج نشده است.

این علم نوساخت راجع باین موضوع جدید را بکلماتی که نوشته میشود میتوان تعریف‏ کرد که مفهومش موافق منظور ماست از شناخت ملل:

مطالعه و تحقیق در عوامل و در چگونگی تحولات مراحل ملیت و در هر موضوع مهمی‏ که مؤثر باشد در شناختن و شناساندن تمام کیفیات زندگانی مادی و معنوی و جزئیات و کلیات‏ فعالیت ملی و جملگی سوابق و حالات و صفات و خصائص و طبقات و آنچه از ملتست و وابسته‏ باوست و در اوست و این همه برای تجسم پذیرفتن صورت واقعی کلی ملت و نزدیک شدن‏ بمرحلهء شناخت آن،شناختن کامل و حقیقی،شامل هر ننوع و اعم از هر نوع شناخت دیگر.

تعریف مذکور اگر مطلق باشد غیر از سعی در شناخت یک یا بیش از یک ملت همعصر مفهومی‏ ندارد اما گاهی بعلتهای گوناگون شناخت ملتی یا ملتهائی در عهدهای مختلف لازم می‏افتد:

شناخت ملت بابل در عهد کورش،شناخت ملت یونان در عصر پریکلس،شناخت ملت‏ عرب هنگام ظهور اسلام،شناخت ملت ایران در ایام زندگی فردوسی،شناخت ملت فرانسه‏ در زمان انقلاب کبیر،شناخت ملت آلمان در سالهای میان دو جنگ.

خسرو پرویز باسراف و تبذیر و عیاشی و لهو و لعب مشهورست.وی نه شجاعت داشت و نه تدبیر.هراکلیوس او را مغلوب کرد و در عهد پادشاهی خسرو سپاه دشمن تاتیسفون آمد. با اینهمه پادشاهی ایران برقرار بود و در روزگار حکمروائی خسرو پرویز لشکریان ایران‏ سه ب ار تا مقابل قسطنطنیه پیش رفتند.

در سال 611 میلادی انطاکیه و در 613 دمشق و در 614 اورشلیم بتصرف سپاهیان ایران درآمد.در سال 616[بقولی 619]میلادی مصر بعد از نه قرن باز بدست ایران افتاد و ده سال در تصرف ایران بود.

مقارن ظهور اسلام عظمت صوری شاهنشاهی ایران همچنان نمایان و خلیج فارس بی- منازع و مملکت حیره نزدیک کوفه زیر نفوذ ایران،حکومت مرکزی برقرار،تیسفون برکنار دجله آبادان،و یمن در گوشهء جنوب غربی شبه جزیره عربستان در تصرف نظامی ایران و مطیع‏ فرمانروای ایرانی بود.این تواریخ و این کیفیات همه را باید در نظر داشت و آن گاه دید که چرا در 637 میلادی سپاه یزدگرد سوم شاه ایران در قادسیه شکست یافت.باید دید که‏ چرا ملتی که تا یازده سال پیش از این شکست عجیب مصر را هم در تصرف داشته و ایرانی بزرگ‏ و ملکتی عظیم را اداره میکرده و با روم رقابت مینموده چنین زود و آسان بدست مشتی عرب‏ مغلوب گشته است.

علل واقعی و دلائل درست در باب تجمل پرستی و عیاشی شاه و درباریان و سنگینی‏ مالیات و تعصب و کوتاه نظری روحانیان زردشتی و ضعف حاصل از جنگهای دائم همه را باید بسمع قبول شنید اما عظمت شکست و حیرت انگیزی واقعه لازم می‏آورد که در همه اوضاع و احوال و کیفیات زندگی ملی تحقیق شود تا معلوم گردد که در جامعه چه بدگمانی و سستی و در دستگاه حکومت چه عیبی و فسادی و در ارادهء ملی چه خللی وجود داشته است که برای حفظ آب و خاک و دین و مقام و منصب و نفع شخصی خود نیز چنانکه بایست پایداری ننموده‏اند و در مقابل دشمن مهاجم لااقل از نفاق و عشرت طلبی چشم نپوشیده‏اند.اگر بعد از شکست‏ قادسیه نیز از خواب غفلت بیدار شده بودند و عرب را دیگر حقیر نمیگرفتند و از هر دهی‏ و قصبه‏ای و شهری سه چهار پنج مرد گردآورده بودند و همه یکدله با دشمن میجنگیدند چهار سال بعد از قادسیه بشکستی بزرگتر در نهاوند از پا درنمی‏آمدند.

علل و کیفیات وقایع و امور ایران در نیمهء اول قرن هفتم میلادی مربوطست بشعب مختلف‏ علم از قبیل تاریخ و جامعه‏شناسی و اقتصادیات و معرفت نفس،و خواندن شرح هر یک از آنها جدا جدا مفیدست و معرفت‏آموز.اما ادراک وضع کلی میسر نخواهد بود جز از طریق بهم‏ پیوستن جمیع علل و کیفیات اعم از لشکری و دینی و اقتصادی و مادی و معنوی تا همه عوامل و اجزاء بقدر ممکن و لازم و کافی در قالب ملت در هم‏آمیزد و صورت واقعی ملت ایران در عهد مذکور در خاطر مجسم گردد و این کار علم شناخت ملل است.

هر ملت نابود شده‏ای و هر ملت همعصری در تاریخ خود مرحله‏هائی دارد که گاه باید آنها را نیز هر چه خوبتر شناخت.

آیا ملت ایران در نیمهء اول قرن هفتم میلادی،هنگامی که این ملت در نبرد دائم با سپاه عرب و دین و زبان عرب بود خود به تنهائی موضوعی نیست که شناختنش لازم نماید؟